

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، زمستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۸، ص ۵ - ۲۳

قبیله کنده قبل از اسلام

سیاوش عبدی*

قبیله کنده از قبایل مهم قحطانی یمن بودند و در نزدیکی حَضرموت سکنی داشتند، تا این که بعدها به نجد مهاجرت کردند. به دلیل نقش مؤثر اشعث بن قیس کنده و خاندانش در برخی از وقایع صدر اسلام، شناخت پیشینه قبیله او (کنده) در دوره جاهلیت از اهمیت به سزایی برخوردار است. تحقیق در این مبحث به ما کمک می‌کند تا بسیاری از قضایای تاریک و مبهم تاریخ صدر اسلام را بهتر بشناسیم؛ از جمله جریان ارتداد، فتوح و ... که به نوعی خاندان اشعث در آنها نقش داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: قبیله، کنده، حَضرموت، نجد، اَکَل المُرَّار، اشعث، جاهلیت.

مقدمه

قبیله کنده، از قبایل قحطانی ساکن منطقه خَصرموت در جنوب عربستان بودند. این قبیله، پس از مهاجرت از جنوب به شمال در نجد مستقر شدند. آنان در مرکز شبه جزیره عربستان حکومتی را به وجود آوردند که از نخستین و معروفترین ملوک آن می‌توان به «حُجر آکل المُرار» اشاره کرد. مهم‌ترین اقدام وی، گرفتن سرزمین‌های بکرین وائل از حاکمیت آل لخم بود. کنده به رهبری او حکومتی قبیله‌ای تشکیل دادند که باعث وحدت‌بخشی گروهی از عرب‌های نیمه بدوی و بدوی گردید. این عمل کرد کنديان، پیش از شکل‌گیری حکومت در حجاز و ظهور پیامبر اسلام(ص) بود و بدین دلیل، اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشت. از دیگر فرمان‌روایان معروف کنده، بعد از حُجر، حارث نام داشت که وی باعث گسترش قلمرو قبیله خود گردید.

پس از افول قدرت کنديان در نجد، آنان به خَصرموت مهاجرت نمودند. از مشهورترین ملوک آنها در این منطقه، می‌توان به «معدیکرب» معروف به «اشعث» (ژولیده موی) اشاره نمود که از نفوذ و قدرت فراوانی در زمان خود برخوردار بود.

خاستگاه و نسب قبیله کنده

از جمله قبایل قحطانی ساکن جنوب عربستان و در منطقه خَصرموت، قبیله کنده بود.^۱ کنده نسبشان به ثور (کنده) بن عَفیر بن الحارث بن مره اُدر بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن قحطان بن سبا می‌رسد.^۲ تاریخ‌نویسان، وطن اصلی این قبیله را جبالی در یمن، مجاور با خَصرموت دانسته‌اند. اطلاع دقیقی از محل سکونت اولیه کنده، قبل از مهاجرت به خَصرموت و چگونگی هجرت‌شان در دسترس نیست.^۳ به عبارت دیگر، کنده یا کدّت، مجموعه قبایلی به شمار می‌آمد که منشأشان را جنوب عربستان می‌دانند. آنان در بخش شرقی یمن سکنی داشتند که مرکز آن شهر دموُن^۱ بود. امرؤالقیس در شعر خود، دموُن را

i. Dammun.

یکی از بلاد ایشان می‌داند.^۴ نام قبایل کدّت یا کنده، بارها در کتیبه سبئی آمده است.^۵ «یاقوت حموی»، کنده را مخلافی از مخلاف‌های جنوب یمن و نام قبیله‌ای ذکر می‌کند.^۶ «کخاله»، مؤلف *معجم القبایل العرب* نیز سرزمین کنده را در کوه‌های یمن در دو مایلی خَضر موت واقع می‌داند و تیره‌های عمده آن را، معاویه بن کنده، السکون و السکسک بیان می‌کند.^۷ قبایل کنده با حکام حمیری مسلط بر منطقه یمن روابط دوستی برقرار کرده بودند و به این دلیل، حمیریان نیز از آنان در امور دولتی خویش استفاده می‌نمودند.^۸ در زمان حسان بن تُبّع، پادشاه حمیری، سرپرستی کندیان را حُجر بن عمرو عهده‌دار بود و به علّت دوستی و خویشاوندیش با حسان به خدمت این امیر حمیری در آمد و در فتوح او در شبه جزیره شرکت کرد.^۹

این مطالب، بررسی اجمالی از خاستگاه و نسب قبیله کنده قلمداد می‌شود، ولی نکته مسلم این‌که در خَضر موت، دو شاخه از قبیله کنده ساکن بودند یک گروه، بنی حارث بن معاویة الاصغر بن ثور بن مرتع بن معاویه به شمار می‌رفتند که عنوان کنده بیشتر به آنان اطلاق می‌شود و از جمله بزرگان و ملوک‌شان، می‌توان «معدیکرب بن جبلة» را نام برد. شاخه دیگر آن را بنی الاشرس ذکر می‌کنند که قبایل تجیب، سکون و سکاسک بودند و نسبشان را به اشرس بن مرتع می‌رسانند.^{۱۰}

مهاجرت قبیله کنده از خَضر موت

اعراب کنده در زمانی نامعلوم و به سبب بروز بعضی مسائل در جنوب عربستان، ناگزیر به مهاجرت از منطقه خَضر موت شدند و در صدد جستجوی مکان مناسب برای خود در میان قبایل شمال عربستان برآمدند. آنان با عبور از راه‌های قدیمی از جنوب عربستان، روانه شمال گشتند و پس از رسیدن به نجد، پراکنده و به صورت گروه‌ها و قبایل، در نواحی مختلف عراق، فلسطین، فنیقیه و سوریه سکنی گزیدند.^{۱۱} آنان در عربستان مرکزی، بخشی از اراضی متعلق به قبیله معد را اشغال کردند که مرکز آن شهر غمرذی کنده در جنوب غربی نجد قرار داشت^{۱۲} و فاصله‌اش تا مکه دو روز بود.^{۱۳}

در پاسخ به این سؤال که چرا کندیان مجبور به مهاجرت شدند، مورخان، دلایلی را ذکر نموده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

یعقوبی علت مهاجرت کنده را از حضرموت چنین می‌داند که دو قبیله کنده و حضرموت با هم درگیر شدند و با تهدید شدن هر دو طرف به تباهی، کندی‌ها که ضعیف‌تر بودند با کوچ از حضرموت به نجد، در نزدیکی قبایل معد سکنی گزیدند و سپس فردی به نام مرتع بن معاویه بن ثور (کنده) را بر خود حاکم نمودند.^{۱۴} مطابق روایت یعقوبی، «حُجر بن عمرو» ششمین پادشاه کنده است که قبل از او مرتع بن معاویه بن ثور، بیست سال و سپس پسرش ثور بن مرتع، اندک زمانی بر آنان حکومت کرد و بعد از او، معاویه بن ثور و حارث، فرزندش چهل سال به آن‌جا پادشاهی داشتند، و به دنبال آن وهب، بیست سال حکمرانی بر کنده عهده‌دار بود.^{۱۵}

نظر دیگر این‌که در زمان «حسان بن تبع» پادشاه حمیری، حجر بن عمرو، سرپرستی کندی‌ها را بر عهده داشت و بود به سبب دوستی و خویشاوندی^{۱۶} بین حسان بن تبع و حجر، وی از سوی حسان بر قبایل معد ساکن در نجد حاکم شد.^{۱۷} حجر به همراه قبیله‌اش با مهاجرت به نجد، در بطن عاقل فرود آمد.^{۱۸} حمزه اصفهانی نیز معتقد است؛ نخستین شاه کنده در نجد، «حجر آکل المُرار» بود^{۱۹} که در آغاز از طرف تبع، به سوی عراق حرکت نمود و با سکونت در سرزمین معد به حکومت منصوب شد، و چون تبع درگذشت، حجر به سبب حُسن سیرتش، در منطقه خود هم‌چنان حکومت می‌کرد تا سرانجام در پی تباهی عقلش، از دنیا رفت.^{۲۰} عقیده دیگر مبنی بر علت مهاجرت و به دنبال آن فرمان‌روایی حجر آکل المُرار^{۲۱} بر نجد را می‌توان چنین بر شمرد که در قبیله بکر بن وائل، به تدریج بی‌خردان بر خردمندان برتری یافتند و در حکمرانی برایشان چیره گردیده بودند تا جایی که توانا، ناتوان را از میان برمی‌داشت. از این‌رو، دانایان با دقت در کار خویش بر آن شدند تا کسی را پادشاه خود سازند که داد ناتوان را از توانا بگیرد، ولی عده‌ای، این گروه از چنین عملی، بر حذرشان داشتند و آنان دریافتند که اگر از میان خود، یکی را به پادشاهی برگزینند، موفق به اجرای کاری نمی‌شود. زیرا، گروهی فرمان‌بردار او

و دسته‌ای دیگر از مخالفانش می‌گردیدند. سرانجام، نزد یکی از تبع‌های یمن رفتند و از او خواستند که کسی را به پادشاهی‌شان بگمارد. او نیز حُجر بن عمرو آکل المُرار را پادشاه ایشان ساخت.^{۲۲} حُجر به همراه قبیله‌اش به نجد مهاجرت کرد و در بطن عاقل نزد آنان فرود آمد. از مهم‌ترین اقدامات وی، تصرف سرزمین‌های بکر بن وائل از تسلط حاکمیت آل لخم بود که او را در نظر بکر بن وائل محترم و محبوب نمود.^{۲۳}

ابن خلدون معتقد است، حسان بن تُبّع، پس از بازگشت از جنگ‌هایش در شمال و منطقه حجاز، برادر ناتنی‌اش حُجر بن عمرو که همان آکل المُرار است را بر همه فرزندان معد بن عدنان حکومت داد.^{۲۴}

تأسیس حاکمیت قبیله کنده

حکومت کنده در شمال، متشکل از قبایلی بود که از اتحاد گروه‌های عشیره‌ای پدید آمد. آنان به قبایل کنده و معد تعلق داشتند. نخستین بار در تاریخ، از کنده در قرن چهارم میلادی سخن گفته شده است،^{۲۵} اما ظاهراً بنیان‌گذار مشهور این فرمان‌روایی، حُجر ملقب به آکل المُرار برادر ناتنی حسان بن تُبّع پادشاه حمیری بود که حسان در حدود سال ۴۸۰ میلادی، حکومت برخی از قبایل مطیع‌اش در عربستان را به او داد.^{۲۶}

نوشته‌های مورخان اسلامی در جزئیات مربوط به حُجر، متفاوت به نظر می‌رسند، اما با وجود این، هسته اصلی اخبار و روایات آنان درباره حُجر آکل المُرار، همگون است. بر طبق آن، حُجر کنده در اثر پشتیبانی و تمایل تُبّع یا حسان بن تُبّع که هر دو ملک حمیر بودند، بر معدیان فرمان راند.^{۲۷} کندیان به رهبری حُجر، حکومت قبیله‌ای را تشکیل دادند که پیش‌روی و حملات‌شان، عامل ارتباط گروه‌های فراوانی از اعراب ساکن نیمه بدوی و بدوی، در محدوده‌ای وسیع گردید. صرفاً، ظهور حاکمیت کنده به فرمان‌روایی حُجر، اهمیت چندانی ندارد، بلکه این نخستین تلاش در عربستان است که در جهت پیوستن گروهی از قبایل به محدوده نفوذ یک قدرت مرکزی انجام گردید.^{۲۸} بنابراین، عملکرد کندیان، پیش از وحدت حجاز و ظهور پیامبر اسلام(ص)، از اهمیت قابل ملاحظه‌ای

برخوردار است.

نکته مسلم این که حاکمیت کنده، تابع دولت حمیری بود، چنان که آل لخم از ایران و غسانیان نیز از روم اطاعت می کردند.^{۲۹} پس از مرگ حُجر، پسرش، عمرو، به فرمانروایی کنده رسید.^{۳۰} او را «مقصور» به معنای محدود و مقید می خواندند، زیرا تمام هم و کوشش خود را به نگهداری قلمرو پدرش محدود کرده بود و اندیشه گسترش آن را در سر نمی پروراند.^{۳۱} عمروالمقصور به وسیله امیر غسانی با تاخت و تازش به کنده به قتل رسید^{۳۲} و حارث جانشین وی گردید.

حارث، مشهورترین و شجاعترین فرمانروای کنده بعد از حجرآکل المرار بود. وی پس از آن که در قلمرو خویش، نظم و انضباط برقرار نمود، با ایجاد لشکری برای خون خواهی پدرش، گاهی در حدود منطقه شام، به جنگ و غارت‌گری می پرداخت.^{۳۳} او تقریباً در سال ۴۹۶ میلادی، با حمله‌هایی به مرزهای شرقی فلسطین، والی رومی آن منطقه را به مقابله با خود تحریک کرد. با افزایش این حمله‌ها در سال ۵۰۰م، عاقبت امپراتور روم شرقی «اناستازیوس» مجبور شد در سال ۵۰۳م، با حارث صلح کند. بنابراین، با به رسمیت شناختن حاکمیتش بر کنده، او را بر ضد ایران و حیره هم‌دست خود ساخت و همان سال در جنگ میان ایران و روم، بر مملکت حیره هجوم برد و پس از مرگ نعمان بن الاسود، امیر حیره، در جنگ با رومی‌ها، بر آن مملکت استیلا یافت و بیشتر اراضی آن‌جا را به مدت دو الی سه سال در تصرف خود نگهداشت.^{۳۴}

در مورد تسلط حارث بر حیره، نظر دیگری هم وجود دارد که در روزگار قباد، شاهنشاه ساسانی، مزدک ظهور کرد و مردم را به آیین خود فرا خواند. قباد نیز به او گروید. در آن زمان مُنذر ماء السماء، امیر فرمان‌بردار شاه ایران بود که بر حیره و نواحی وابسته به آن حکومت می کرد.^{۳۵} قباد، با گرویدن به آیین مزدک، منذر را به آن، فرا خواند، ولی او نپذیرفت. پس از آن قباد، حارث را به آن آیین دعوت نمود که او این پیشنهاد را پذیرفت،^{۳۶} لذا قباد با برکناری منذر از حاکمیت حیره، حارث را به جای او نشانند.^{۳۷} او به حارث چنین نوشت که میان ما و امیر پیش از تو پیمانی وجود داشت و می‌خواهم تو را ببینم.^{۳۸} حارث

بن عمرو کندی، با گروهی نزد او آمد و آنان یکدیگر را ملاقات کردند. آن‌گاه توافق نمودند که حارث و یارانش از حدود فرات، به این طرف تجاوز نکنند،^{۴۹} اما با تسلط او بر حیره، قدرتش افزایش یافت.

وقتی خسرو انوشیروان به پادشاهی رسید، منذر بن ماء السماء را دوباره به حکومت حیره منصوب نمود. آن‌گاه حارث را که از فرمان‌روایی حیره بر کنار کرده بود، به دربار خویش فرا خواند،^{۴۰} اما وی بر جان خویش بیمناک شد و با فرزندان و اموال و خدم و حشمش گریخت.^{۴۱} منذر سوم، امیر لخمی، پس از آن که در سال ۵۲۹ م. موفق شد حیره را از حارث پس بگیرد،^{۴۲} در پی او شتافت، ولی وی با رساندن خود به سرزمین‌های کلب، رهایی یافت.^{۴۳} لشکریان منذر، اموال و خدمش را به تاراج گرفتند و قریب به پنجاه تن از سران کندی را اسیر نمودند و آنان را نزد منذر بردند که او همه را به قتل رسانید.^{۴۴} حارث نیز به دست قبیله بنی کلب کشته شد.^{۴۵}

انحطاط کندیان و بازگشت آنان به حَضرموت

پس از آن که حارث توانست حکومت حیره را در اختیار گیرد، نزد سایر قبایل عرب قدرت‌مند شناخته شد و آنان با او هم پیمان گردیدند. از جمله، بزرگانی از قبیله معد پیش او آمدند و خواستار تعیین حاکمانی از سوی او بر خود شدند. حارث، چهار پسرش را بر قبایل معد حاکم کرد. حُجر را به حکومت بر بنی‌اسد، بنی‌خزیمه و بنی‌غطفان گماشت و شُرْحَبیل را بر بنی‌بکر بن وائل و بنی حنظله و طوایفی از بنی‌ذرام بن تمیم و الرباب، حاکم نمود و معدیکرب را بر قیس بن عیلان و نیز مسلمة بن حارث را بر تغلب و نمر بن قاسط، به حکومت نشانید.^{۴۶}

پس از قتل حارث، چهار پسرش بر حکومت‌شان باقی ماندند و فقط از نفوذشان کاسته شد. منذر با سعی در تصرف سرزمین‌های تحت تسلط پسران حارث، بین آنان اختلاف انداخت. چنین نقل شده است که او سعی کرد با فرستادن هدایایی حسد برادران را نسبت

به هم‌دیگر برانگیزد. یعقوبی می‌نویسد؛ چون منذر دست یافتن آنان را به سرزمین عرب دید، بر ایشان رشک برد و میان برادران، فتنه‌انگیزی نمود. هدیه‌هایی برای مسلمة بن حارث فرستاد و در نهان کسی را گفت، نزد شرحبیل رفت و به او گفت؛ مگر مسلمة از تو بزرگ‌تر است که این هدیه‌ها از منذر برای او می‌رسد. پس شرحبیل، هدیه‌ها را به راهزنی گرفت، سپس (منذر) بین دو برادر فتنه‌انگیزی کرد تا آن‌جا که به جنگ یک‌دیگر برخاستند و شرحبیل کشته شد.^{۴۷} وقتی مسلمة از قتل شرحبیل آگاه شد به توطئه منذر پی برد و از بیم جان، به قبیله بکر بن وائل پناه برد، ولی در طی درگیری میان قبیله بکر و منذر مسلمة کشته شد.^{۴۸} پس از این واقعه، دو برادر حجر و معدیکرب بن حارث نیز نفوذ خود را از دست دادند به طوری که قبیله بنی اسد بر کشتن حجر متفق شدند و سپس او را کشتند.^{۴۹}

اختلاف پسران حارث که هر یک بر قبیله‌ای ریاست داشتند، این خاندان را از هم گسیخت و سقوط نهایی فرمان‌روایی کنده را با عمر کوتاهش قطعی نمود،^{۵۰} و حاکمیت آن‌را از هم پاشید. غیر از معدیکرب بن حارث، حاکم بر قیس عیلان، و امرای ضعیف مسلط بر برخی از قبایل اجدادی‌شان، حکمرانی قوی باقی نمانده بود.^{۵۱} با سقوط حاکمیت کنده، یکی از دو رقیب حیره، در کشمکش، بر سر ریاست عرب‌های شمال، از میان رفت.^{۵۲} رقیب دیگر، غسانیان بودند. امرؤالقیس، شاعر معروف عرب، که یکی از معلقات سبع را به نظم در آورد، از این خاندان به شمار می‌آید. وی بسیار کوشید تا شاید از قدرت کندیان چیزی به دست آورد. قصاید او سرشار از کینه‌اش به لخمیان است. او به طلب کمک تا قسطنطنیه رفت به این امید که شاید توجه ژوستی نیان، دشمن حیره، را جلب نماید، اما هنگام بازگشت، در حدود سال ۵۴۰م. در نزدیکی انقره، به دستور امپراتور مسموم شد.^{۵۳}

«ابن حبیب» می‌نویسد: «سایر کندیان، بنا به درخواست عمرواقحل بن ابی کرب بن قیس بن مسلمة بن حارث به خضرموت مراجعت کردند.^{۵۴} از این پس حکومت از تسلط

بنی حجر اکل المُرار خارج شد و به بنی جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویة الاکرمین رسید که «معدیکرب»، جد اشعث بن قیس، از جمله آنان است.^{۵۵} به طور کلی در مورد قبیله کنده می‌توان گفت که اوج قدرت حکومت کنده، قرن پنجم میلادی بوده است. «جواد علی» می‌نویسد به علت این که قانون حاکم بر بادیه تحکّم است و هر کدام از قبایل زیر دست دوست دارند هر چه سریع‌تر این تحکّم را از بین ببرند و آزادی خود را باز یابند؛ حکومت بر قبایل، زیاد طولانی نیست. آل کنده، پس از این که مدتی بر نجد و عراق حکومت کردند به خَضر موت برگشتند که تعداد مهاجران، تا سی‌هزار نفر روایت شده است.^{۵۶}

اشعث بن قیس رئیس قبیله

معدیکرب، جدّ اشعث، نیز ملکی قدرت‌مند از ملوک عرب بود که «اعشی» شاعر مشهور، قصاید چهارگانه خود را در مدح او سروده است.^{۵۷} او بر کندیان در خَضر موت حکمرانی می‌کرد^{۵۸} و در طی نزاعی قبیله‌ای کشته شد.^{۵۹} بعد از معدیکرب، پسرش، قیس الاشج [شکسته پیشانی]، به حکومت کندیان رسید و چون در یکی از جنگ‌ها پیشانی او شکسته شده بود او را اشج نامیدند.^{۶۰} قیس، پدر اشعث، در حدود سال ۶۲۵م. طی جنگی با قبیله بنی مراد به قتل رسید. چنین روایت شده که قیس بن معدیکرب به قبیله مراد خیانت نمود، بدین معنا که میان ایشان تا زمان معینی پیمان بود، اما در جمعه، آخرین روز آن مهلت، او جنگ به راه انداخت که در آن کشته شد.^{۶۱}

بعد از قتل قیس، از سوی قبیله مراد، فرزندش معدیکرب معروف به «اشعث»، ریاست کندیان را در خَضر موت به دست گرفت. علت شهرت معدیکرب بن قیس را به این نام چنین آورده‌اند که وی دائم موی سرش ژولیده بود، لذا به این اسم شهرت یافته است.^{۶۲} او به قدری بدان معروف گردید که نام اصلی‌اش از خاطره‌ها محو گشت، و اشعث بر زبان‌ها افتاد.^{۶۳} اشعث در خَضر موت چشم به جهان گشوده و با به سنش، هنگام مرگ [۶۳ سال]،

می‌توان تولد او را در حدود سال ۵۹۶ میلادی به بعد دانست. بنابراین، احتمالاً وی زمان هجرت پیامبر اسلام(ص)، حدود ۲۵ سال داشت.^{۶۴} متأسفانه، منابع تاریخی، راجع به اشعث و ریاستش بر کنندیان حضرموت تا قبل از مسلمانی‌اش اطلاعات زیادی به ما نمی‌دهند. با وجود این، مهم‌ترین مطلبی که مورخان اسلامی به آن اشاره کرده‌اند، تلاش او برای گرفتن انتقام خون پدرش، از بنی مراد است.

هنگامی که قبیله مراد، قیس الاشج، پدر اشعث را کُشتند، او به خون‌خواهی پدر خروج کرد. قبیله کنده در آن جنگ، تحت فرمان سه پرچم بودند. فرمانده یکی از پرچم‌ها، کبس بن هانی، دیگری، ابوجبر قشعم بن یزید ارقم و سومین آنان اشعث بود^{۶۵} که در محل قبیله مراد دچار اشتباه شدند و با ایشان در نیفتادند و بر بنی حارث بن کعب حمله بردند.^{۶۶} کبس و قشعم هر دو کشته شدند و اشعث نیز اسیر گردید.^{۶۷} وی برای نجات خود، سه هزار شتر را به رسم فدیة به قبیله حارث تسلیم کرد.^{۶۸}

در مورد فدیة برای هیچ عربی نه پیش و نه پس از او، این تعداد شتر پرداخت نشده است. «ابن ابی الحدید» در این باره چنین نقل می‌کند: «فدیة آزادی او دو هزار شتر و هزار شتر دیگر تازه سال و سال خورده بوده»،^{۶۹} ولیکن «ابن رُسته» در خصوص پرداخت فدیة، این گونه معتقد است: «اشعث به خاندان حارث بن کعب خیانت نمود، چون با آنها جنگید، او را اسیر کردند و فدیة آزدایش را دویست شتر جوان تعیین کردند، او صد شتر به ایشان داد و بقیه بر ذمت او باقی ماند که هرگز نپرداخت، تا این که اسلام آمد و هر چه را که جاهلیت بود، از بین برد».^{۷۰}

درباره دین اشعث و قبیله‌اش، منابع تاریخی اطلاعات روشنی را عرضه ننموده‌اند، اما با توجه به این که آنان مجاور مراکز مسیحی و یهودی قرار داشتند، شاید برخی از ایشان، به آیین مسیحی و یا یهودی گرویده بودند. «تقی‌زاده» ملوک‌کنده را نصرانی مذهب قلمداد می‌کند،^{۷۱} اما ابن رُسته، دین یهود را در میان قبایل حمیر و بنی‌کنانه و بنی‌حارث بن کعب و کنده رایج می‌داند.^{۷۲} نویسنده مجموعه الوثائق السیاسیه چنین معتقد است که

اشعث قبل از گرویدن به دین مقدس اسلام، در زمره پیروان یهود قرار داشت.^{۷۳} با توجه به مطالب فوق، احتمالاً در میان کندیان آیین مسیحیت و یهودی رایج بوده است. نکته مسلم آن که، نیاکان اشعث از مهم‌ترین اشراف عرب بودند و قبیله او نیز جزء یکی از چند قبیله معروف عرب قرار داشت،^{۷۴} زیرا او همواره به قبیله و شرف خانوادگی خویش، افتخار می‌کرد و بدان مباهات می‌نمود.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیکولوسکایا، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پژوهشگاه، ۱۳۷۲ش) ص ۲۹۲.
۲. ابن عبد ربه، *العقد الفريد*، تحقیق الدكتور مفید محمد قمیحه، چاپ اول، (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴/۱۹۸۳م) ج ۳، ص ۳۴۰؛ ابن حزم الاندلسی، *جمهرة انساب العرب*، چاپ اول، (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۳/۱۹۸۳م) ص ۴۲۵؛ جواد علی، *المفصل فی التاريخ العرب قبل اسلام*، (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۹م) ج ۳، ص ۳۱۵.
۳. جواد علی، *پیشین*، ج ۳، ص ۳۱۹.
۴. ابن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴) ج ۱، ص ۳۰۱؛ پیکولوسکایا، *پیشین*، ص ۲۹۲.
۵. پیکولوسکایا، *پیشین*، ص ۲۹۲.
۶. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، (بیروت، دارصادر، ۱۳۷۹/۱۹۷۷م) ج ۴، ص ۴۸۲.
۷. عمر رضا کحاله، *معجم قبائل العرب القديمة والحديثة*، چاپ هفتم، (مؤسسه الرساله، ۱۴۱۸/۱۹۹۷م) ج ۳، ص ۹۹۸.
۸. جرجی زیدان، *العرب قبل الاسلام*، علق علیها دکتر حسن مونس، (دارالهلال، بی‌تا) ص ۲۴۲.
۹. همان، ص ۲۴۲؛ به گفته ابن خلدون (*العبر*، ج ۱، ص ۳۲۰)، حُجر بن عمرو برادر

- مادری حسان بن ثُبَع بوده است.
۱۰. جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۲.
۱۱. بیکولوسکایا، پیشین، ص ۲۹۳.
۱۲. جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۹.
۱۳. بیکولوسکایا، پیشین، ص ۲۹۳.
۱۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴) ج ۱، ص ۲۶۸.
۱۵. همان.
۱۶. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۸.
۱۷. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۲.
۱۸. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت، (مؤسسه مطبوعاتی، بی تا) ج ۵، ص ۲۶۱.
۱۹. حمزه اصفهانی، پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶) ص ۱۴۷.
۲۰. همان.
۲۱. در مورد وجه تسمیه آکل المُرار، ر.ک: الامام المحدث عبدالرحمن السهیلی، الروض الأتف، (بی تا) ج ۷، ص ۴۱۰؛ حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۲۲۲.
۲۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۱.
۲۳. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۳.
۲۴. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۴.
۲۵. فیلیپ حتّی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، (تبریز، حقیقت، ۱۳۴۴)

- ج ۱، ص ۱۰۶؛ حسن تقی‌زاده، *از پرویز تا چنگیز*، (تهران، فروغی، ۱۳۳۸) ص ۱۳۷.
۲۶. حمزه اصفهانی، *پیشین*، ص ۱۴۰.
۲۷. ابن خلدون، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۲۴؛ ابن اثیر، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۱.
۲۸. حتی، *پیشین*، ج ۱، ص ۱۰۷.
۲۹. اغناطیوس گویدی، *محاضرات فی تاریخ الیمن و الجزیره العربیه قبل الاسلام* ترجمه ابراهیم سامرای، (لبنان، دارالحدیث، ۱۹۸۶م) ص ۴۱.
۳۰. ابن خلدون، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۲۰.
۳۱. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۶۱؛ کحاله، *پیشین*، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳۲. ابن خلدون، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۲۰.
۳۳. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۶۱؛ تقی‌زاده، *پیشین*، ص ۱۳۷.
۳۴. تقی‌زاده، *پیشین*، ص ۱۳۸؛ جعفر شهیدی، *تاریخ تحلیلی اسلام*، چاپ دوم، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳) ص ۱۶.
۳۵. ابن خلدون، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۲۱.
۳۶. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ غلامحسین زرگری‌نژاد، *تاریخ صدر اسلام* (عصر نبوت)، (تهران، سمت، ۱۳۶۸) ص ۷۱.
۳۷. حمزه اصفهانی، *پیشین*، ص ۱۴۷؛ ابی الفرج الاصفهانی، *الآغانی*، (داراحیاء التراث العربی، بی‌تا) ج ۹، ص ۳۱۹۸؛ *مجمّل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار، (تهران، چاپ‌خانه خاور، ۱۳۱۸) ص ۱۷۸.
۳۸. طبری، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲) ج ۲، ص ۶۴۱.
۳۹. همان، ج ۲، ص ۶۴۲.

۴۰. حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸؛ *مجمل التواریخ و القصص*، ص ۱۷۹؛ جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۴؛ علی اکبر فیاض، *تاریخ اسلام*، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹) ص ۴۲.
۴۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۲؛ حسن تقی زاده، *تاریخ عربستان و قوم عرب*، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۸) ص ۱۴۴.
۴۲. آرتور کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸) ص ۴۸۱.
۴۳. حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸.
۴۴. *مجمل التواریخ و القصص*، ص ۱۷۹.
۴۵. حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸.
۴۶. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۴؛ حمزه اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۷.
۴۷. یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹.
۴۸. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۵.
۴۹. یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹.
۵۰. حتی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۷.
۵۱. جرجی زیدان، پیشین، ص ۲۴۷.
۵۲. حتی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۷.
۵۳. یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۴؛ ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۹، ص ۳۲۱۹؛ حتی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۷.
۵۴. ابن حیب بغدادی، *المُحَبَّر*، (حیدرآباد دکن، بی نا، ۱۳۶۱ هـ / ۱۹۴۲ م) ص ۳۷۰.
۵۵. جواد علی، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۷.
۵۶. همان، ج ۳، ص ۳۸۲.

۵۷. قفطی، *تاریخ الحكماء*، ترجمه بهین دارابی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) ص ۴۹۹؛
 علی اکبر فیاض، پیشین، ص ۴۲.
۵۸. *مجمعل التواریخ و القصص*، ص ۱۷۹.
۵۹. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۲۴۵.
۶۰. یوسف المزی، *تهذیب الکنمال فی اسماء الرجال*، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴/۱۹۹۴م)
 ج ۲، ص ۲۸۵؛ ابن ابی الحدید، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی
 دامغانی، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۵) ج ۱، ص ۱۳۹.
۶۱. ابن رسته، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵) ص
 ۲۶۳؛ ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۲۴۵.
۶۲. ابن قتیبه دینوری، *المعارف*، چاپ اول، (قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۳۵۳/۱۹۳۴م)
 ص ۱۴۵؛ ابن منظور، *لسان العرب*، (قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵/۱۳۶۳) ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱؛
 ابن ماکولا، *الاکمال فی رفع الارتیاب*، چاپ اول، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱/۱۹۹۰م)
 ج ۱، ص ۹۱.
۶۳. ابن حجر العسقلانی، *الاصابه فی تمیز الصحابه*، چاپ اول، (بیروت، دارالجیل،
 ۱۴۱۲/۱۹۹۲م) ج ۱، ص ۸۸.
۶۴. علی بهرامیان، *اشعث بن قیس کندی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۹، ص ۴۷.
۶۵. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۰.
۶۶. ابن رسته، پیشین، ص ۲۸۱؛ ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۲۴۴.
۶۷. ابن حزم اندلسی، پیشین، ص ۴۲۶؛ ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۴۵؛ سید رضی،
نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸) ص ۲۱ نیز در خطبه
 شماره ۱۹، اشاره به اسارت اشعث در دوره جاهلیت دارد.

۶۸. ابن حزم اندلسی، پیشین، ص ۴۲۶؛ زرگری نژاد، پیشین، ص ۷۸.
۶۹. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۰.
۷۰. ابن رُسته، پیشین، ص ۲۸۱.
۷۱. تقی زاده، پیشین، ص ۱۳۸.
۷۲. ابن رُسته، پیشین، ص ۲۸۱.
۷۳. محمد حمیدالله، *مجموعه الوثائق السياسية*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، بنیاد، ۱۳۶۵) ص ۲۶۴.
۷۴. القلقشندی، *نهاية الارب في معرفة انساب العرب*، (بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا) ص ۴۰۱-۴۰۲.

منابع

- ابن عبد ربّه، *العقد الفريد*، تحقیق الدكتور مفید محمد قمیحه، چاپ اول (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴هـ / ۱۹۸۳م) ج ۳.
- ابن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ اول، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴) ج ۱.
- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت (مؤسسه مطبوعاتی، بی تا)، ج ۵.
- ابن ابی الحدید، *جلوه تاریخ در نشر نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشر نی، ۱۳۵۷) ج ۱.
- ابن رسته، *الاعلاق النفسیة*، ترجمه حسین فره چانلو (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵).
- ابن منظور، *لسان العرب* (قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵هـ / ۱۳۶۳) ج ۲.
- ابن ماکولا، *الاکمال فی رفع الاریتباب*، چاپ اول (بیروت، دارالکتب العلمیة،

(۱۴۱۱هـ/۱۹۹۰م)

- اصفهانی، حمزه، *پیامبران و شاهان* (سنی ملوک الارض و الانبیاء) ترجمه جعفر شعار (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۶۴).

- اصفهانی، ابی الفرج، *الاغانی* (دار احیاء التراث العربی، بی تا) ج ۹.

- الاندلسی، ابن حزم، *جمهرة انساب العرب*، چاپ اول (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳هـ/۱۹۸۳م).

- بغدادی، ابن حبیب، *المختبر*، (حیدرآباد دکن، بی تا، ۱۳۶۱هـ/۱۹۴۲م).

- بهرامیان، علی، *اشعث بن قیس کنندی*، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹.

- تقی زاده، حسن، *از پرویز تا چنگیز* (تهران، فروغی، ۱۳۳۸).

- _____، *تاریخ عربستان و قوم عرب* (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۸).

- جواد علی، *المفصل فی التاريخ العرب قبل اسلام* (بیروت، دارالعلم، للملایین، ۱۹۶۹م)

- حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، (بیروت، دارصادر، ۱۳۷۹هـ/۱۹۷۷م).

- حتی، فیلیپ، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، (تبریز، کتاب فروشی محمد باقر کتابچی، حقیقت، ۱۳۴۴) ج ۱.

- حمید الله، محمد، *مجموعه الوثائق السیاسیه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران، بنیاد، ۱۳۶۵).

- زرگری نژاد، غلام حسین، *تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)*، (تهران، سمت، ۱۳۶۸).

- دینوری، ابن قتیبه، *المعارف*، چاپ اول، (قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۳۵۳هـ/۱۹۳۴م).

- زیدان، جرجی، *العرب قبل الاسلام*، علق علیها دکتر حسن مونس، (دارالهلل، بی تا).

- سید رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه جعفر شهیدی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸).

- السهیلی، الامام المحدث عبدالرحمن، *الروض الأنف* (بی تا) ج ۷.

- شهیدی، جعفر، *تاریخ تحلیلی اسلام*، چ دوم، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳).
- طبری، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ دوم، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲) ج ۲.
- عسقلانی، ابن حجر، *الاصابة فی تميز الصحابة*، چ اول، (بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م).
- غویدی، اغناطیوس، *محاضرات فی تاریخ الیمن و الجزيرة العربیه قبل الاسلام*، ترجمه ابراهیم سامرای، (لبنان، دارالحدیث، ۱۹۸۶م).
- فیاض، علی اکبر، *تاریخ اسلام*، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹).
- قفطی، *تاریخ الحکما*، ترجمه بهین دارابی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷).
- قلقشندی، *نهایه الارب فی معرفه انساب العرب* (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- کحاله، عمررضا، *معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثه*، چ هفتم، (مؤسسه الرساله، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م).
- کریستین سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸).
- لوسکایا، پیکو، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده چهارم - ششم میلادی*، ترجمه عنایت الله رضا (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پژوهشگاه، ۱۳۷۲ش).
- مؤلف مجهول، *مجمل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعرا ی بهار، (تهران، چاپ خانه خاور، ۱۳۱۸).
- المزی، یوسف، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۴م).
- یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴) ج ۱.